

۴. دائرة المعارف اسلام، چاپ لیدن سه مقاله «حسین بن علی علیه السلام، عاشورا و کربلا» را در بین مقالات خود ارائه کرد.
۵. دیوید پیناولت، اثری با عنوان اسب کربلا منتشر کرد.
۶. اسپوزیتو، سرویراستار دائرة المعارف جهان معاصر اسلامی، سه مقاله محرم، کربلا و عاشورا را تهیه کرده است.
۷. گرونیوم در کتاب بزرگداشت‌های اسلامی به عاشورا و محرم، به عنوان یکی از شعائر و مراسم دینی هم پرداخت.
۸. ریگیو مجموعه‌ای از مقالات تحلیلی و علمی را درباره تعزیه، با عنوان تعزیه، شعائر و باورهای عمومی در ایران نام نهاد.

گزارشگر: محمدباقر محمدی‌سنور

سرنوشت و سرنوشت

غلامحسین ابراهیمی دینانی

اطلاعات: ش ۲۴۳۸۳، ۱۰/۲۴/۱۳۸۷

از نظر آقای دینانی، قابلیت تعریف فلسفه به صورت‌های مختلف و به عنوان‌های گوناگون، خود از پویایی فلسفه است و نشانی از این موضوع می‌تواند باشد که هرگز نمی‌توان فلسفه را در بیان یا انگاره‌ای خاص محدود ساخت. اندیشه و تفکر، گذشته از آن که برآیند حیات آدمی است، تجلی حیات و حاوی معنای ژرف آن نیز هست. بدون استناد به لایه‌های عمیق اندیشه، هرگز نمی‌توان نسبت به درک و فهم زندگی و توابع آن توفیق یافت. تعامل چند سویه موجود میان حقیقت حیات و حقیقت اندیشه، دارای پیچیدگی‌ها و مراتبی است که درنگ‌ها و تأمل‌هایی ژرف را می‌طلبد. این فلسفی‌ترین مضمون و یا یکی از شگفت‌ترین مضمون‌های فکر فلسفی در طول تاریخ فلسفه، اعم از فلسفه جدید و فلسفه قدیم شرق و غرب می‌تواند به شمار بیاید. آقای دینانی این موضوع را ام‌المسائل و اصل‌الاصول هر نوع تفکر فلسفی می‌داند. هر امری، در اصل، آغاز بنیاد موضوع است و همه چیز در آغاز است و در آغاز موضوع علی‌الاجماع طرح می‌شود و در کار به تفصیل بیان می‌شود. در اندیشه، علت غایی مهم است. آن چیزی که در مسأله پایان است، در اندیشه اول است. انسان حقیقتی است که می‌تواند به حقیقت بیندیشد. می‌تواند در جست‌وجوی حقیقت به حرکت در بیاید و در دستیابی به آن، به حقیقتی فراتر بیندیشد که ادامه آن، قرار دهنده انسان در مدار بی‌نهایت است. انسان تنها موجودی است که با هستی خود نسبتی آگاهانه دارد و به همین جهت، می‌تواند به طرح پرسش از هستی مبادرت نماید. پرسش از هستی را نباید با کسب معلومات

و فراگیری دانش درباره موجودات متحد و یگانه به شمار آورد؛ زیرا پرسش از هستی به مراتب فراتر از کسب معلومات درباره موجودات شناخته می‌شود. پرسش هستی، هنگامی پیدا می‌شود که فهم هستی تحقق یابد، ولی فهم هستی جز از طریق آگاهی انسان نسبت به خویشتن خویش، به ظهور و بروز نمی‌رسد. همان‌گونه که آگاهی و علم به غیر وابسته و مبتنی بر آگاهی نسبت به خویشتن خویش است. بدون علم و آگاهی به غیر نیز، نمی‌توان از آگاهی به خویشتن خویش سخن به میان آورد و آگاهی حضوری، منشأ و سرچشمه همه انواع و اقسام علوم و معارف حصولی و اکتسابی است. مرجع ضمیر «من» سرچشمه همه آگاهی‌هاست. او در دست کسی نیست و نمی‌توان آن را به کار برد. مرجع ضمیر «من» منشأ پیدایش همه تصورات است، اما خود به تصور در نمی‌آید.

به همین جهت، مرجع ضمیر «من» که مقام حضور شناخته می‌شود، با هیچ یک از مفاهیم و تصورات قابل تعریف و تحدید نیست. مرجع ضمیر «من» در هر لحظه و براساس شرایط گوناگون، نوعی یقین پیدا می‌کند و به صورت یک «من» انضمامی در می‌آید و در اینجا است که باید میان «من» حقیقی و مطلق و آنچه «من» انضمامی خوانده می‌شود، تفاوت قائل شد. کسانی که از مرجع ضمیر «من» سخن می‌گویند و درباره «من» انضمامی می‌اندیشند، در راه کسانی گام بر می‌دارند که از وجود سخن می‌گویند؛ ولی درباره موجود نمی‌اندیشند. انسان در مورد علوم و آگاهی‌های خود هم می‌داند و هم می‌داند که می‌داند، و این همان چیزی است که در اصطلاح حکمای اسلامی، علم مرکب خوانده می‌شود. چون انسان از علم مرکب برخوردار است، تکالیف الهی نیز بر دوش او گذاشته شده است. همه موجودات به تسبیح تکوینی حق تبارک و تعالی اشتغال دارند و این تسبیح نیز نوعی از آگاهی به شمار می‌آید، ولی از علم مرکب که آگاهی به این آگاهی شناخته می‌شود، بی‌بهره و بی‌نصیب هستند. موجودی که مرجع ضمیر «من» ندارد، عالم حضور نیز نخواهد داشت و آنجا که حضور نباشد، از آگاهی به ویژه آگاهی به آگاهی سخن به میان نمی‌آید، همه مفاهیم و هرگونه تصور و تصدیق از صحنه حضور ناشی می‌شود و بر مرجع ضمیر «من» استوار خواهد بود. پیدایش مفاهیم و جلوه‌گر شدن تصورات و تصدیقات پیدایش کلام و جلوه‌گر شدن سخن نیز هست. کلام، ظهور مفهوم است و سخن جلوه تصورات و تصدیقات شناخته می‌شود. مرجع ضمیر «من» که صحنه حضور شناخته می‌شود، بر زبان تقدم دارد و چون زبان، ظهور اندیشه به شمار می‌آید، در تقدم «من» بر اندیشه نیز نمی‌توان تردید داشت. خودشناسی، نخستین واسطه برای هرگونه شناخت و روش به شمار می‌آید. فعل اندیشیدن که حقیقت اندیشه را تشکیل می‌دهد، بدون «من» و بدون چیزی که مورد اندیشیدن «من» قرار می‌گیرد، هیچ‌گونه معنایی را در بر نخواهد داشت و به این ترتیب می‌توان گفت فعل اندیشیدن در همان حال که اندیشیدن به چیزی است، اندیشیدن به «من» نیز هست. مرجع ضمیر «من»، دارای افقی است که شناخت

و معرفت از ویژگی‌های آن به شمار می‌آید. در این افق ویژه است که شناخت و آنچه موضوع شناخت قرار می‌گیرد، در یک همبستگی خلاق با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. این همبستگی خلاق، گشوده بودن «من» به روی جز «من» است. انفتاح و گشوده بودن، رابطه انسان و جهان را آشکار می‌سازد. همه موجودات در هر مرتبه و درجه‌ای که هستند، کلمات آفاقی خداوند هستند، چنان‌که آیات قرآن کریم نیز کلمات مسطور خداوند شناخته می‌شوند. همان‌گونه که کلمات تکوینی خداوند در مراحل وجود به شماره و احصا در نمی‌آیند، کلمات تدوینی او نیز در قرآن کریم از جهت دلالت بر معانی باطنی و معنوی قابل احصا و شماره نخواهند بود. لایه‌های باطنی معنی هر چه بیشتر می‌تواند ژرف و ژرف‌تر کرد. ژرفای معنی یک لفظ به هیچ وجه با آنچه معنی ظاهری آن خواننده می‌شود، منافات و ناسازگاری ندارد. هستی انسان به حکم این‌که زمین و آسمان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، از یک سو کرانه است و از سوی دیگر کرانه‌مند شناخته می‌شود. جهان محسوس در فضای زمان و مکان، کرانه‌های هستی انسان را تشکیل می‌دهد و بی‌کرانگی است که کمال واقعی و اصلی انسان تحقق می‌یابد و هر گونه سختی و فشار و نابسامانی رخت برمی‌بندد. «من» از آن جهت که در قید کران‌مندی و قالب زمان و مکان مقید می‌گردد، مانع حقیقت می‌شود؛ ضمن این‌که حقیقت به هیچ وجه بیرون از «من» نیست. «من» در جهت کران‌مندی صورت است، ولی از جهت بی‌کرانگی، معنی به شمار می‌آید.

گزارش‌گر: سجاد خدابنده‌لو

پرسی حقوق بشر از دیدگاه نظریه همروی

سیدصادق حقیقت

ضمیمه اعتماد، ش ۱۸۵۲، ۱۳۸۷/۱۰/۸

آقای حقیقت در این مقاله از نسبت اسلام با حقوق بشر نحیف و فریه بحث می‌کند. مایکل والتزر در کتاب فریه و نحیف، از اصطلاح «اخلاق نحیف»، اخلاق مبتنی بر اصول عام و جهان‌شمول و از اصطلاح «اخلاق فریه»، اخلاق غنی شده به وسیله سنت، تاریخ و فرهنگ را قصد می‌کند. او حقوق بشر نحیف را حداقلی و حقوق بشر فریه را حداکثری می‌نامد. «فریه» در اصطلاح سروش، در کتاب فریه تو از ایدئولوژی، چندان به بحث حاضر مربوط نمی‌شود؛ چون از دیدگاه وی، دین عمیق‌تر و والاتر از آن است که بخواهد ایدئولوژیک شود. پس اساساً شأن دین دخالت در امور سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه عمدتاً به ارتباط انسان و خدا محدود می‌شود. به هر حال اصطلاح فریه و نحیف در اینجا، با آن چه جماعت‌گرایان از آن سخن گفته‌اند، سازگاری بیشتری دارد، تا آنچه سروش قصد کرده است. حقوق بشر در این

بازتاب لنبیشه ۱۰۶

گزارش‌ها